

Abstract

The aim is to know to what extent Rumi was familiar with medical and health terms and knowledge and beliefs? What is the motive for using them in his poems?

The research method is library and study. After taking notes and arranging them, the research data is analyzed and described.

The result is that Rumi was familiar with medical knowledge and medical and health beliefs of her time. Recognition of the four mixtures of bile, soda, phlegm and blood and diseases caused by their disorder, clinical examination and taking the pulse and seeing the urinary incontinence, observing the principle of abstinence and prevention, cupping and purification and opening the blood vessels, recognizing the dry and wet temperament and Hot and cold foods and medicinal plants, correct diagnosis of various diseases, ascites, epilepsy, colds, diarrhea, cholera, diphtheria, etc. Prescribing drugs suitable for any disease and such cases has been used extensively in Rumi's lyric poems.

Rumi's main purpose of illustrations and themes and interpretations and poetic and innovative combinations is to express the high mystical thought and love and faith in God and nearness to the Almighty.

Keywords: Rumi, lyric poems, medical beliefs, quadruple mixtures, temperament

باورهای پزشکی و بهداشتی در غزلیات مولوی

مرضیه جباری^۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۲

عبدالرضا سیف^۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱

چکیده و کلمات کلیدی

هدف آن است که دانسته شود، مولوی تا چه حد با اصطلاحات و دانش و باورهای پزشکی و بهداشتی آشنا بوده است؟ به کارگیری آنها در اشعارش با چه انگیزه ای انجام شده است؟

روش تحقیق، کتابخانه ای و مطالعه است. بعد از یادداشت برداری و تنظیم آنها، داده های تحقیق، تحلیل و توصیف شده است

نتیجه آن است که مولوی با دانش پزشکی و باورهای طبی و بهداشتی روزگارش آشنا بوده است. شناخت اخلاط چهارگانه صفرا، سودا، بلغم و خون و بیماری های ناشی از اختلال آنها، معاینه بالینی و گرفتن نبض و دیدن قاروره ادرار، رعایت اصل پرهیز و پیشگیری، حجامت و قصد و رگ گشودن و خون گرفتن، شناخت مزاج خشک و تر و گرم و سرد مواد غذایی و گیاهان دارویی، تشخیص درست انواع بیماری ها، استسقا، صرع، زُکام، صُداع، وِبا، خُنَاق و... تجویز داروهای متناسب با هر بیماری و مواردی از این قبیل به فراوانی در غزلیات مولوی به کار رفته است.

هدف اصلی مولوی از تصویرسازی ها و مضمون پردازی ها و تعبیرات و ترکیبات شاعرانه و ابتکاری، بیان اندیشه والای عارفانه و عشق و ایمان حضرت حق و قرب حق تعالی است.

کلمات کلیدی: مولوی، غزلیات، باورهای پزشکی، اخلاط چهارگانه، مزاج

^۱دانشجو دکتری زبان و ادبیات فارسی، پردیس بین الملل کیش، دانشگاه تهران، نویسنده مسئول marziejabbari59@gmail.com

^۲استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

بخشی از مواد فرهنگ عامه، باورهای پزشکی و بهداشتی است. مولوی با اصطلاحات پزشکی و باورهای عامیانه طبی روزگار خودش آشنا بوده، در بیان مضمون‌ها و تصویرها و تعبیرها و ترکیبات شاعرانه از آنها استفاده کرده است. این سخن بدان معنا نیست که مولوی پزشکی حرفه‌ای بوده و همانند بوعلی سینا و رازی طبابت می‌کرده است. منظور آن است که بر اثر مطالعه و دقت در گفتار و کردار پزشکان با برخی از نکات پزشکی آشنا شده، در بیان مفاهیم و معانی شاعرانه خود از آن اصطلاحات استفاده کرده است.

مطالعه غزلیات مولوی بیانگر آن است که مولوی پزشکان مشهور را می‌شناخته و از روش مداوای آنان مطلع بوده، اخلاط چهارگانه صفرا، سودا، بلغم و خون را که از مهمترین اصول طبی قدیم بوده و حتی امروز هم کاربرد دارد، می‌شناخته است. با اصل تشخیص بیماری‌ها، اصل پرهیز و پیشگیری، تجویز داروهای متناسب با بیماری‌ها، معاینه بالینی و گرفتن نبض و دیدن قاروره و ظرف ادرار و رعایت مزاج خشک و تر و سرد و گرم مواد غذایی و گیاهان دارویی و انواع قرص و شربت و مواردی از این قبیل آشنا بوده و جهت بیان اندیشه‌های بلند عارفانه و عالمانه خود با زبان عامیانه و محسوس و ملموس زندگی روزمره مردم سخن گفته است.

پیشینه تحقیق

با عنوان باورهای پزشکی و بهداشتی مولوی کار مستقلی انجام نشده است ولی تحقیقاتی متناسب با موضوع فوق به شرح ذیل انجام شده است .

۱- مقاله درآمدی بر اصطلاحات و مضامین طبی در مثنوی مولوی ، رمضان رضایی ، پری ناز علی اکبری ، نشریه طب سنتی اسلام و ایران ، پاییز ۱۳۹۲ ، شماره ۳

۲- مقاله طبیبانه های مولوی ، نگاهی به اشارات طبی مولوی در مثنوی و دیوان شمس ، یحیی نورالدینی اقدم و حمیده سیدی دهخوار قانی ، چهارمین همایش ملی زبان و ادبیات فارسی ، ۱۳۹۵

۳- اشاراتی درباره علم طب در مثنوی مولانا ، بنیاد ملی نخبگان ، ماهنامه سرآمد ، ۱۳۹۴

۴- اصطلاحات پزشکی و باورهای عامیانه طبی در مثنوی مولوی ، مجید جعفری ، همایش بین المللی جستارهای ادبی ، زبان و ارتباطات فرهنگی ، ۱۳۹۴

روش تحقیق

روش تحقیق کتابخانه ای و مطالعه است . منبع اصلی غزلیات مولوی و منابع مرتبط با موضوع خوانده شده ، بعد از یادداشت برداری مطالب مورد نظر ، بر اساس طرح تحقیق ، دسته بندی و تنظیم و تدوین یادداشتها انجام شده ، داده های تحقیق توصیف و تحلیل گردیده است .

بیان مسأله

مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲ - ۶۰۴ هـ. ق) از بزرگترین و مهمترین شاعران و عارفان و عالمان فرهنگ ایرانی - اسلامی در قرن هفتم هجری می باشد. از او آثار مهمی چون مثنوی، دیوان غزلیات، رباعیات، فیه ما فیه، مکتوبات و مجالس سبعه بر جای مانده است.

غزلیات او حاصل جوشش دریای متلاطم و طوفانی درون او بعد از آشنایی با شمس تبریزی و توصیف لحظات وصال و فراق است. با این که مولوی این اشعار را در حلت غلبه ذوق و وجد و حال عرفانی در حالتی ناخودآگاه و ناهشیار سروده، با این حال از سرچشمه اندیشه و فرهنگ ایرانی و اسلامی و علوم رایج زمان خود در ساخت ترکیب‌ها و تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌ها و تعبیرهای شاعرانه و مضمون‌سازی‌ها و تصویرپردازی‌های دل‌انگیز، برای بیان اندیشه‌های عارفانه خود استفاده کرده است. طب سنتی یا ایرانی یا اسلامی در همه دوره‌ها، حتی عصر حاضر مورد توجه بوده است. مطالعه و بررسی غزلیات مولوی بیانگر آن است که مولوی با دانش و باورهای پزشکی و بهداشتی روزگار خود آشنا بوده و به طور گسترده اصطلاحات طب سنتی و باورهای رایج در طب عامه را در غزلیات خود به کار برده است.

مولوی همانند پزشکی ماهر گویا بیماری‌ها را می‌شناسد و داروها و روش‌هایی مناسب برای مداوای بیماران، تجویز می‌نماید. استسقا (تشنگی زیاد) جوع البقر (گرسنگی زیاد) صرع (غش کردن) دق (سکت) صداع (سردرد) گر (بیماری پوستی) رمَد و سَبَل (بیماری‌های چشم) زُکام، خُنَاق، قولنج، وَبَا . . . بیماری‌هایی از این قبیل را می‌شناخته و روش‌های مداوای آنها را بیان کرده است.

شیوه معاینه بالینی، گرفتن نبض، دیدن قاروره (ظرف ادراک) حجامت و فصد (رگ گشودن و خون گرفتن) رعایت اصل پرهیز غذایی و پیشگیری بیماری‌ها، تجویز داروهای متناسب با بیماری‌ها، استفاده از کُحل (سرمه) معالجه با تریاق (تریاک) حَب و قرص مطبوخ و شربت و دمنوش‌ها و جوشانده‌های گیاهی، علاج گر و بیماری‌های پوستی و طلا کردن (پماد مالیدن) و مواردی از این قبیل با بسامد بالایی در غزلیات به کار رفته است.

هدف اصلی مولوی از به کارگیری اصطلاحات پزشکی و ساختن ترکیبات و تعبیرات شاعرانه، بیان معانی و مفاهیم و اندیشه‌های بلند عارفانه است که به زبان عامیانه و محسوس و ملموس زندگی روزمره مردم به تصویر کشیده شده است.

شعر فارسی از آغاز آمیخته به اطلاعات و آگاهی های گوناگون سراینندگان آن بوده است. اصطلاحات و معارف عمومی رشته های دانش بشری از جمله اخترشناسی ، طب ، علوم و معارف اسلامی ، آگاهی های تاریخی و جغرافیایی به طور وسیعی به مثابه مواد ادبی و زیبایی شناختی در شعر فارسی راه یافته است.

مولوی شعر خود را با مواد علمی ، طبی ، تاریخی ، دینی و ... آکنده ساخته و از آنها به عنوان دستمایه های بیان مفاهیم ذهنی خود سود جسته است. (۱)

مولانا با بسیاری از اصطلاحات طبی آشنا بوده و از آنها در غزلیات خود استفاده کرده است. آگاهی از اخلاط چهارگانه : صفرا ، سودا ، بلغم و خون، یکی از مهمترین اصول طبی قدیم ، برای تشخیص هر بیماری و دردی بوده است. روشهای تشخیص ، معاینه بالینی ، رعایت اصول پرهیز و پیشگیری ، تجویز داروهای متناسب با هر بیماری، شربت، قرص، دمنوش و جوشاننده های گیاهی و مواردی از این قبیل در غزلیات مولوی کاربرد فراوانی دارد.

اخلاط اربعه

آمیزش های چهارگانه : صفرا ، سودا ، بلغم و خون ، یکی از مبانی طبّ قدیم به شمار می رفته است . اطّباتی قدیم بر اساس این تقسیم بندی معتقد بودند که سلامتی از تعادل میان این اخلاط ناشی می شود و نیز بیماری ، معلول غلبه و یا ضعف یکی از این اخلاط است . (۲)

میان بلغم و صفرا و خون و مره و سودا
روح از تأثیر گویی در میانستی

(۳، غزل ۲۵۹۹)

از بلغم و صفرای ما وز خون و از سودای ما
خرقه روح را ای شاه چادر ساختی

(۳، غزل ۲۴۳۳)

صفرا

صفرا خلطی است زرد رنگ از اخلاط اربعه که آن را به فارسی تلخه گویند . قدما علت خشم و غضب را مزاج صفراوی می دانستند و معتقد بودند که صفراوی مزاجان تندخو و خشمگین و زودرنج و عصبانی اند . (۴)

- بس کنم یا خود بگویم سر مرگ عاشقان
خویش را از خشم و صفرا می کشد
(۳، غزل ۷۲۸)
- ز دست زهره به مریخ اگر رسید جامش
کند به یکی جرعه خشم و صفرا را
(۳، غزل ۲۱۲)
- عوامل ایجاد صفرا**
- شکر برای افرادی که صفرا دارند مُضر است . (۵)
- مولوی نیز اشاره می کند که هر گونه شیرینی مانند حلوا و شکر و انار شیرین برای فرد صفراوی ضرر دارد .
- هر که صفرا شودش غالب از شیرینی
گردد دهنش گاه شکر خاییدن
(۳، غزل ۱۹۹۷)
- صفراوی کز طبع بد از نار شیرین می رمد
خواهد ولی آن به که نار مُز خورد
(۳، غزل ۵۲۹)
- صفرا و زردی چهره**
- بعضی عقیده داشته اند هر کس خلط صفرا بر او غالب باشد ، چهره ای زردگون خواهد داشت . (۶)
- ای دوست چند گویی که از چه زرد رویی
برآرم در شور خویش زرده
(۳، غزل ۲۳۹۸)
- بیخ دل از صفرای او می خورد زد زردی به رخ
عشقش بر رخم زد بر رخم آن شه رَقم
(۳، غزل ۱۳۸۹)
- صفرا و تب**
- گر چه منکر
- رها
- تلخ
- نار ترش
- صفرایم
- چون دید

تب ناشی از غلبه صفرا به سبب خوردن حلوا و شیرینی است . (۴)

از درد سرم نیست ز صفرا و تب
می عشقت سرم پر خمار
(۳، غزل ۱۱۶۸)

سودا

یکی از اخلاط موجود در بدن انسان که در طب قدیم به آن عقیده داشته اند و تصور پزشکان قدیم این بوده است که وقتی خلط سودا بر کسی غلبه کند کار آن شخص به جنون می کشد ، به همین دلیل کلمه سودایی را به معنی مردم دیوانه به کار می برده اند . (۶)

رخ دل من رأی تو دارد ، سر سودای تو دارد
فرسوده زردم غم صفرای تو دارد
(۳، غزل ۷۵۹)

که بدان شد شب شفا و راحت خلق
سودای تو اش بخشید سودا
(۳، غزل ۹۹)

بلغم

بلغم ، ماده غلیظ لزجی که از دستگاه گوارش و مجاری تنفسی ، ترشح می شود و با سرفه و استفراغ خارج می گردد . بلغمی کسی است که فزونی ترشح بلغم داشته باشد . (۲)

و لیکن نه آن خرما که چون خوردی ، شود بلغم کند صفرا
پر برویاند که چون طیار می گردم
(۳، غزل ۱۴۲۲)

مزاج

در طب سنتی مزاج بر چهار نوع است : گرم ، سرد، تر و خشک . گاه دو تای از این ها غالب و دو تای دیگر مغلوب می گردد . از آمیزش و ترکیب کم یا زیادی اخلاط در بدن چهار نوع مزاج دیگر نیز پدیدار می شود که عبارتند از گرم و خشک ، گرم و تر ، سرد و خشک ، سرد و تر ، و یکی نیز معتدل که روی هم رفته ۹ قسم مزاج به وجود می آید . (۵)

مانند مست صرعم ، بیرون ز چار طبعم
سرد و خشکی هر چار توبه کردم

(۳، غزل ۱۶۸۵)

که بیرون شد
مرا هم خواب می باید و لیکن خواب می ناید
مزاج من هم از گرمی هم از سردی

(۳، غزل ۲۵۲۲)

بیماری ها:

استسقاء

استسقاء در لغت به معنی آب خواستن و آب کشیدن است و در اصطلاح طبّ قدیم بیماری و نقصانی که از ضعف جگر پدید می آید و بر اثر آن ، شخص بیمار دائماً آب می خورد و سخت احساس تشنگی می کند ، در حالی که واقعاً به آب نیاز ندارد. (۲)

شربت رحمت تو بر همگان گردانست
تو مرا تشنه و مستقی و بیمار مگیر

(۳، غزل ۱۰۹۱)

جُوعُ البَقْرِ

نوعی بیماری است که شخص هر چه می خورد سیر نمی شود . از آن رو این بیماری را بدین نام خوانده اند که گاوان بدان بیماری بسیار دچار می آیند . (۷)

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را
توزین جوع البقر یارا مکن زین بیش بقاری

(۳، غزل ۲۵۰۲)

کی سیر گردد
از عشق آن سلطان من و آن دارو و درمان من
جان من ؟ در جان من جُوعُ البقر

(۳، غزل ۱۰۱۶)

صداع

صُداع به معنای سر درد است . (۸)

از چونکه من دارو بدم هر درد را
صُداع این و آن نگریختم
(۳، غزل ۱۶۵۸)

صرع

نوعی بیماری عصبی است که همراه با تشنج و انقطاع مشاعر و حواس رخ می دهد . (۷)

ترا صرعست مرا گوید که درد ما ره از قندست و از حلوا
یا سودا ، کس از حلوا کند افغان؟
(۳، غزل ۲۱۱۹)

خُرخرکنان در رو فتاد او آن زمان از ضربت زخم گردن
چون صرعیان در غرغره مرگ و فنا
(۳، غزل ۲۷)

زکام

عارضه التهاب مخاط بینی است که غالباً با آب ریزش و گرفتگی بینی همراه است . (۸)

که درون مجمر دلها سپند و عود می سوزد
سرمای فراق او زکام آورد مستان را
(۳، غزل ۶۲)

وبا

وبا ، بیماری عمومی و مسری است . فساد هوا را بر اثر عفونت موجب بروز وبا می دانستند . (۵)

از بادها را مختلف از مروحه تقدیر دان
صبا معمور عالم با وبا ویران شده
(۳، غزل ۲۳۷۰)

مهلکتر جان را وباست هجر تو سوزان آن لطف
از فراق وبایی بدیده ای

قولنج

قولنج، دردهای ناگهانی روده‌ها و اندام داخلی است که ظاهراً ریشه آن مربوط به قولون (کولون = روده بزرگ) است و قدما به انواع این دردها قولنج می‌گفته‌اند. (۴)

صفراش نی، سوداش نی، قولنج و استسقاش نی
ما هر گوشه ای صد عربده ست

(۳، غزل ۳۲۱)

خناق

مرضی است که از غلبه خون پیدا می‌شود در حلق، و حلق را بگیرد. (۹)

تو خون تکبرار نریزی
جوش کند خُنَاق خیزد

(۳، غزل ۷۰۲)

دق

بیماری دق نام مرضی است که شخص را لاغر می‌کند و آن نوعی از مرض سل است. (۵)

گمان خواجه چنانست که خواجه بهتر گشت
هست چو بیمارِ دق واپس تر

(۳، غزل ۱۱۴۸)

مه را ز غمت باشد گه دق و گه استسقا
خللی رسته، از صد خللی دیگر

(۳، غزل ۱۰۲۸)

گر

گر یا جَرَب، مرضی است که موها را بریزاند و بدن خاصه انگشتان خارش کند و مجروح شود. (۴)

چه گرگینست و گر خارست این حرص
خود را بدین گرگین ممالا

(۳، غزل ۱۰۳)

زبان بگریز از کسی که عاشق نیست
ز گرگین تو را گر افزایش

(۳، غزل ۹۹۰)

دمل

دمل نوعی از ریش و رمیدگی بر روی پوست است و عبارت است از ورم کسیر الحجیم یا الم و ضربان که در
آخر پخته شود و ریم کند . (۴)

نه از نبیذ لذیذش شکوفه ها و خممار
حلاوت حلواش دمل و تب ها

(۳، غزل ۲۳۲)

رمد

رمد ، یکی از بیماری های چشم است و آن ورمی است که در طبقه ملتحمه حادث شود . (۴)

کُحل رَغْمِ حَسُودَانِ دین ، کوری دیو لعین
دل و دیده در چشم مُرَمَّده رسید

(۳، غزل ۸۸۲)

سَبَل

مرضی باشد از امراض چشم ؛ پرده ای در چشم که از ورم عروق آن در سطح ملتحمه پدید آید و یا رگهای سرخ
که در چشم پدید آیند . (۱۰)

تیزی شادی و فَرَحِ بخشد دل را که دژم باشد
نظر بخشد گر چشم سَبَل دارد

(۳، غزل ۶۰۰)

در هر سُرْمه و هر دارو کز خاک درت نبود
دیده دل آرد ، درد و سَبَلی دیگر

(۳، غزل ۱۰۲۸)

دندان درد ، از جمله بیماری هایی است که مولوی به آن اشاره داشته است :

زبان
چو درد گیرد دندان تو عدو گردد
تو به طیبی به گرد او گردد
(۳، غزل ۹۰۸)

شکم درد و اسهال

پیچش شکم دردی است که مولوی اشاره می کند در اثر خوردن برخی خوراکی ها ایجاد می شود :

گفت او را تو چه
رفت مردی به طیبی به گله درد شکم
خوردی که برسته ست زحیز ؟
(۳، غزل ۱۰۹۰)

داروها :

تریاق

تریاق ، دارویی بوده مرکب از اجزای مختلف که اطبای قدیم در معالجه زهر جانوران زهرناک و بیماری های سخت و صعب العلاج به کار می برده اند . اصولاً هر دارویی که زیان زهرها را بزدايد آن را تریاق گویند . (زمانی ، ۱۳۹۸ : ۲۱۳) دکتر معین در معنای کلمه تریاق آورده است : تریاق ، پادزهر ، پازهر، معجونی مرکب از داروهای مسکن و مخدر که به عنوان ضد دردها و سموم به کار می رفته و در ترکیب عصاره های گیاهان خانواده شقایق و خشخاش به کار می رفته است . (۸)

زهری
شکرست که تریاق تو با ماست اگر چه
که همه خلق چشیدند چشیدیم
(۳، غزل ۱۴۹۰)

زیرا درین
پیش طیبیش سر بنه ، یعنی مرا تریاق ده
دام نزه من زهرها نوشیده ام
(۳، غزل ۱۳۷۲)

حَب

جمع حبوب؛ گردها و عصاره های لاینحل در آب و بدطعم و بدبو را که مقدار شربت آن کم باشد با شربت گلیسیرین یا صمغ و یا نشاسته و امثال آن بسرشند سپس حب سازند و این برای سهولت بلع است که بیمار را از خوردن مایع بدبو و بد طعم معاف می دارد. (۱۰)

هیچ طبیعی ندهد بی مرضی حَبّ و دوا
درد شوم تا که به درمان برسیم
(۳، غزل ۱۴۰۰)

قرص

حَبّ که جهت معالجه امراض یا تسکین درد مورد استفاده دارد. (دهخدا، لغتنامه: ذیل قرص) داروی خشک که به صورت گویهای کوچک سازند. (۸)

بنخور شرابِ اِنابت، بساز قرص وَرع
توبه ساز تو معجون، غذا ز استغفار
(۳، غزل ۱۱۳۴)

قرص بنفشه

گیاهی است دارویی و گل آن به عنوان ملین به کار می رود. (۱۰)

ای آنک طیب دردهایی
قرص بنفشه و فستین
(۳، غزل ۱۹۳۲)

عقار

ماده دارویی است که به منظور معالجه مرضی تجویز گردد. (۸)

کارم به یک دم آمد از دمدمه جفا
مردنست زمان عقار نیست
(۳، غزل ۴۵۶)

افستین

نوعی از بوی مادران کوهی است درد چشم را سود دارد و گل آن اقحوان و تلخی آن به صبر نزدیک است. دارای سه قسم و هر سه را در طب مانند محرکات و ادویه ضد کرم استعمال می کنند. (۱۰)

صد افستین و داروهای نافع

جان را چو من رنجور باشم

(۳، غزل ۱۵۱۳)

تویی

هليله

هليله میوه درختی است بزرگ، دارای برگ های بلند و باریک. میوه آن به شکل خوشه است و انواع آن عبارتند

از: زرد، سیاه و کابلی؛ این دارو به دستگاه گوارش، روانی و لینت می دهد و قوه بینایی را می افزاید. (۷)

نی قرص سازد قرصیی، مطبوخ هم مطبوخییی

نیاندازی کفی ز اهلیله خود در دوا

(۳، غزل ۲۱)

تا در

بليله

دارویی است قابض و بندآورنده مزاج. (۶)

مپنار که این نیز هليله ست و بليله ست

شهره عقاقیر ز فردوس کشیدیم

(۳، غزل ۱۴۷۴)

که این

مطبوخ

مطبوخ در لغت به معنی پخته شده، به طبع درآمده و در اصطلاح طب قدیم دارویی را گویند که ابتدا آن را بپزند

و بجوشانند و سپس شیره آن را به بیمار بدهند، مانند جوشانده های مختلف دارویی از قبیل اسطوخودوس،

ترنجبین که موجب روانی گوارش می شود. (۷)

نی قرص سازد قرصیی، مطبوخ هم مطبوخییی

نیاندازی کفی ز اهلیله خود در دوا

(۳، غزل ۲۱)

تا در

عقاقیر

عقاقیر ، داروهای گیاهی است . (۶)

چون

هر دوا درمان رنجی ، هر یکی را طالبی

عقاقیری که نشناسد به غیر طب دان

(۳، غزل ۱۹۴۰)

شربت

شربت در اصطلاح پزشکان بیشتر به داروهای مایع اطلاق می شود که یک بار خورند و آن جوشانده داروها و

میوه ها و گلهاست که با شکر به قوام آورند . (۴)

که

خبر کن آن طیبِ عاشقان را

تا شربت دهد بیمار ما را

(۳، غزل ۱۰۴)

کحل

کُحل ، کوبیده سنگ سیاه رنگی است که در عربی اُتمد گویند ، و این کوبیده سرمه است که برای تقویت چشم ،

به چشم می کشیده اند . (۱۱)

نور

چشم دل داند چه دید از کُحل او

و رحمت تا به هفتم آسمان

(۳، غزل ۲۰۰۷)

کُحل

دیده نقصان ما را خاک تبریز صفا

بادا تا بیابد زان اکمال ها

(۳، غزل ۱۴۵)

کُحلِ عزیزی

کحلِ عزیزی ، نوعی از سرمه که برای تقویت چشم و رفع تیرگی آن و دفع رطوبت و آب ریزش چشم به کار

می رفته است . (۴)

- گلشکر مقویم ، هست سپاس و شکر تو
عزیزیم بود سرمه خاک پای تو
(۳، غزل ۲۱۵۸)
- سرمه**
سرمه را در مداوای تاریکی چشم به کار می بردند . سرمه رنگ چشم را سیاه و نور آن را افزون می کرد . (۵)
- که
بیا به پیش که تا سرمه نوت بکشم
چشم روشن باشی به فهم اسرارم
(۳، غزل ۱۷۳۳)
- بگفتش
طبیعی دید کوری را نمودش داروی دیده
سرمه ساز این را برای نور بینایی
(۳، غزل ۲۵۱۲)
- توتیا**
اکسید طبیعی و ناخالص روی ، که محلول آن گندزدای قوی است و در چشم پزشکی محلول رقیق آن برای
شستشوی مخاط و پلک ها به کار می رود . (۵)
- اگر
به چه چشم های کودن شود از نگار روشن
آن غبار کویش سر توتیا ندارد
(۳، غزل ۷۶۷)
- درآ
درآ در دل ما که روشن چراغی
در دو دیده که خوش توتیایی
(۳، غزل ۳۳۳۷)
- منبل**
نام گیاهی است که به جهت شدت جراحت ها و زخم های تازه به کار برند. (۴)
- چو در شاهد
درین بازار ای مجنون چو منبل گرد تن پر خون
طمع کردی برو شمشیر لالا خور
(۳، غزل ۱۰۲۳)

عاشقان

عاشقان را مُنبِلانِ دانِ زخمِ خوار و زخمِ دوست
عافیت را با چنین سودا چه کار

(۳، غزل ۱۰۷۵)

طلی (طلا)

دوایی رقیق که بر عضو مالند . (۱۰)

طلی

چو شد ناسور بر گرگین چنین گر
سازش به ذکر حق تعالی

(۳، غزل ۱۰۳)

داروی کچلی

مولوی به داروی درمان کچلی اینگونه اشاره دارد :

از

گر صلح کند داروی کَلِیش بسازیم
ننگِ کلیّ و کُلّهش باز رهانم

(۳، غزل ۱۴۸۸)

معاینه بالینی:**نبض گرفتن**

نبض ، حرکت شریان است که دلالت دارد بر انقباض قلب و شرط است که شریان بر روی استخوان باشد و در گوشت فرو رفته نباشد و بدین جهت اطباء آن را به شریان بند دست مخصوص کرده اند و نیز موضعی را که طیب بر روی آن انگشت می گذارد و لمس می کند نبض می گویند و حرکت شریان یکی از وسائل تشخیص مرض است . (۱۲)

دست نهاد

آمد عشق چاشتی شکل طیب پیش من
بر رگم گفت ضعیف شد مَجس

(۳، غزل ۱۲۰۵)

کز دست

تو دست بنه بر رگ ما خواجه حکیمان
شدستیم ، بین تا ز چه دستیم

(۳، غزل ۱۴۷۷)

دیدن قاروره

شیشه ای که پیشاب بیمار را در آن می کرده اند و نزد طیب می برده اند تا از راه رنگ و دیگر خصوصیات آن ،
بیماری را تشخیص دهد . (۶)

نگاه

بگیر نبض دل و دین خود بین چونی
کن تو به قاروره عمل یکبار

(۳، غزل ۱۱۳۴)

چه خوردی تو که

ز بینایی بگردیدی ، مگر خواب دگر دیدی ؟
قاروره پر از خلط و رسوب آمد ؟

(۳، غزل ۵۷۸)

پیشگیری:

حجامت

در حجامت مانند فصد ، جهت درمان برخی از بیماری ها ، مقداری خون از بدن خارج می کردند . با این تفاوت
که در فصد رگ را می شکافتند و در حجامت با بادکش کردن و خراش دادن قسمتی از بدن ، خون مویرگی را
خارج می کردند . مولوی با آگاهی از این علم ، به حجامت و حجام اشاره داشته است. دکتر گوهرین در «
فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » در معنی حجام آورده است : « حجام یعنی حجامت کننده و او کسی بود که با
تیغ تیز پشت آدمی و بین کتفین او را می خلید و با شاخی که هوای آن را به وسیله مکیدن خارج می کرد ،
مقداری خون از بدن می گرفت . (۹)

نکند

نکند رحمت مطلق به بلا جان تو ویران
والده ما را ز پی کنید حجامت

(۳، غزل ۴۰۵)

خون

سوی کُشنده آید کشته چنانک زود
از بدن به شیشه حَجّام می رود

(۳، غزل ۱۸۶۵)

فصد

در قدیم جهت معالجهٔ بعضی بیماری ها ، رگ ورید را می زدند تا مقداری خون بیرون آید و پس از آن رگ را می بستند و مرهم گذاری می کردند . رگ زدن را در عربی « فصد» و رگزن را « فصاد » می نامند . (۱۳)

بجستم از خود و

چو گشت عشق تو فصاد و اکحلم بگشاد

(۳، غزل ۳۱۰۲)

گفتم زهی سبک دستی

از آن چون

چو شاهد شمس تبریزی فزاید در مزاجم خون
زخم فصادی رگ دل خست اندیشه

(۳، غزل ۲۲۹۷)

اشاره به شفاخانه و دواخانه:

شفاخانه

شفاخانه ، محل درمان بیماران بوده است که امروزه به درمانگاه و بیمارستان مصطلح شده است .

تا در

در کف عقل نهد شمع که بستان و بیا
من که شفاخانهٔ هر مُمتَحَن است

(۳، غزل ۴۱۰)

دواخانه

دواخانه ، داروخانهٔ امروزی است که محلی برای فروش داروی بیماران بوده است .

بوستان را کرمش خلعت نو می پوشند
را ز دواخانه دوا می آید

(۳، غزل ۸۰۵)

خستگان

نتیجه

مولانا با به کارگیری اصطلاحات علم پزشکی و باورهای طبی عامیانه رایج مردم، ترکیبها و تعبیرها و تصویرهای دل انگیزی را برای بیان اندیشه های عارفانه و عالمانه اش ساخته است.

هدف او از بیان اندیشه های والای عارفانه خود با زبانی قابل فهم مردم روزگارش، آن است که راه رسیدن به سرچشمه کمال و حقیقت و قرب حق تعالی را نشان دهد.

منابع

- ۱- نورالدینی اقدم، یحیی، سیدی دهخوارقانی، حمیده، «طیبانه های مولوی نگاهی به اشارات طبی مولوی در مثنوی و دیوان شمس» چهارمین همایش ملی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۵: ص ۲۵.
- ۲- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ هفتم، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۷: ص ۵۱۳، ۹۱۰، ۹۹۹.
- ۳- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، کلیات شمس تبریزی، بر اساس تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۸.
- ۴- مباشری، محبوبه، فرهنگ عامه در مثنوی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۹: ص ۱۶۷، ۱۷۵-۱۷۴، ۱۹۳-۱۹۱.
- ۵- شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات، چاپ اول، تهران: میترا، ۱۳۸۷: ص ۸۶، ۳۰۶، ۴۹۷، ۶۵۹، ۷۹۳، ۱۱۹۷.
- ۶- شفیع کدکنی، محمدرضا، غزلیات شمس تبریز، چاپ نهم، تهران: سخن، ۱۳۹۷: ص ۲۱۰، ۴۵۸، ۷۶۸.
- ۷- زمانی، کریم، شرح دیوان شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران: شکوه دانش و قطره، ۱۳۹۸: ص ۲۷۹، ۳۴۸، ۵۱۳.
- ۸- فرهنگ فارسی معین، تهران: سرایش، ۱۳۸۱، صداع، زکام، تریاق، قرص، عقار.
- ۹- گوهرین، صادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۶۲، ص ۹۳، ۳۲۱.
- ۱۰- لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، سیل، حب، قرص بنفشه، افسستین.
- ۱۱- هروی، حسینعلی، شرح غزلهای حافظ، با کوشش زهرا شادمان، چاپ چهارم، تهران: سیمرغ، ۱۳۷۵: ۲۸۰.
- ۱۲- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، چاپ پنجم، تهران: زوار، ۱۳۷۱: ۸۰.
- ۱۳- خزائلی، محمود، شرح گلستان، چاپ ششم، تهران: جاویدان، ۱۳۶۶: ص ۶۸۶.